

صحبت از تحریف نمایشنامه‌ها شد، این آسیب در اجراهای روی صحنه چقدر گسترده است؟

بسیار گسترده. برای مثال نمایشنامه‌ای از وجدی معوض (که نویسنده‌ای مهم و صاحب اندیشه است) چندی پیش در تهران اجرا شد. اجرای ایرانی هیچ نسیتی با تفکر و جهان اثر نداشت. کارگردانان جوان گاهی فکر می‌کنند می‌توانند با متن هر کاری بکنند، بدون اینکه بدانند پشت هر نمایشنامه یک تاریخ، فرهنگ و نظام فکری وجود دارد. حتی وقتی مترجم از کارگردان اجازه اجرا می‌گیرد، نتیجه گاهی حیرت‌انگیز است؛ متن دگرگون شده، پیام تغییر کرده و اثر از بنیاد بی‌ربط شده است.

همچنین یکی از واژه‌هایی که این روزها زیاد شنیده می‌شود «دراماتورژی» است. وضعیت آن در ایران چگونه است؟

ما در ایران حتی دو واحد درسی رسمی دراماتورژی نداریم. با این حال ده‌ها نفر خود را «دراماتورژ» معرفی می‌کنند.

این نتیجه نبود ساختار آموزشی است. وقتی دانش، نظارت و تجربه وجود نداشته باشد، عنوان‌ها بی‌معنا می‌شوند.

به نظر می‌رسد فقدان گفت‌وگوی حرفه‌ای هم چالشی جدی است؟

دقیقاً. من سال‌هاست تئاتر را دنبال می‌کنم و واقعاً ندیده‌ام چهار تئاتری کنار هم بنشینند و بحث جدی کنند.

همه یک‌طرفه حرف می‌زنند. در حالی که در دهه‌های گذشته آثار گفت‌وگوی بزرگان تئاتر (بیضایی، آری آونسیان، سعید سلطان‌پور) هنوز هم خواندنی است. در اروپا اگر پنج کتاب در حوزه تئاتر منتشر شود، دو تا نمایشنامه است اما یکی کتاب گفت‌وگوست: گفت‌وگوی کارگردان‌ها، نظریه‌پردازها و منتقدان. اما در ایران فرهنگ گفت‌وگو وجود ندارد. جامعه تئاتر ایران جامعه‌ای است که در آن نقد صریح پذیرفته نمی‌شود، رقابت سالم وجود ندارد و همه به‌جای بحث، از یکدیگر تعریف می‌کنند. این فرهنگ غلط، نتیجه سال‌ها بی‌برنامگی و نبود ساختار است. بنابراین یکی از مسائل بنیادین تئاتر امروز ایران، نبود نقد، تحلیل و گفت‌وگوی جدی است. از زمانی که شرایط تولیدات خصوصی به‌وجود آمد، کیفیت بسیاری از آثار دچار نوسان شد و در نبود یک نظام نقد ساختاریافته، این نوسان‌ها تبدیل به یک وضعیت پایدار و حتی آسیب‌زا شده است. متأسفانه تجربه تماشای بسیاری از اجراها برای اهل تئاتر به‌جای لذت، گاه تبدیل به عذاب می‌شود. بارها پیش آمده هنگام خروج از سالن، افرادی برای گرفتن نظر نزدیک می‌شوند؛ اما وقتی می‌پرسم «می‌خواهید واقعاً نظرم را بشنویند؟» معمولاً پاسخشان نشان می‌دهد آمادگی مواجهه با نقد صریح وجود ندارد.

نمونه‌ای مشخص: در یکی از تئاترهای تازه، پیش از آن‌که نمایش اصلاً شروع شود، هشت بازیگر روی صحنه بودند بی‌آن‌که مشخص باشد چه می‌کنند. کارگردان وارد سالن شد و خطاب به تماشاگران گفت: «دوستان عزیز، خوش آمدید... نمایش ما کم‌دی است، لطفاً بخندید!» این صحنه در ظاهر شوخی‌آمیز بود اما در واقع غم‌انگیز است؛ چون نشان می‌دهد اجرا نه فقط گنگ و بی‌جهت شروع می‌شود، بلکه خود گروه اجرایی نیز نمی‌دانند چه کیفیت یا واکنشی باید از مخاطب انتظار داشته باشند. ریشه این وضعیت در نبود فرهنگ گفت‌وگو است. در تئاتر ما نقد منسجم، میزگردهای تخصصی، گفت‌وگوی تحلیلی میان هنرمندان و حتی زبان مشترک ارزیابی وجود ندارد. افق دید جامعه تئاتری در نبود تحلیل جمعی کم‌کم محدود شده و چیزی که باقی مانده، صرفاً تعریف‌های سطحی، تعارف‌های صنفی و فرار از نقد است. این فقدان گفت‌وگو باعث می‌شود؛ خطاهای اجرایی تکرار شود، نگاه حرفه‌ای شکل نگیرد، تجربه‌ها انتقال پیدا نکند، سلیقه عمومی افت کند و تئاتر از ظرفیت واقعی خود برای اندیشیدن و ساختن گفت‌وگوی فرهنگی دور بماند.

این سخن تنها گلایه شخصی نیست؛ نیاز بنیادی

جامعه تئاتری است که هنرمندان بتوانند بنشینند کنار هم، اختلاف نظر داشته باشند، بحث کنند، چالش ایجاد کنند و حرف‌ها ثبت شود. تئاتری بدون گفت‌وگو، نقد و تحلیل، دیر یا زود به سمت نمایش‌های سطحی، شتاب‌زده و بی‌پشتوانه کشیده می‌شود.

شما به عنوان پژوهشگر و نویسنده‌ای که بیش از بیست تالیف و ترجمه در بازار کتاب و نشر داشته‌اید؛ آیا در کار با ناشران تئاتر و هنری با مشکلاتی مواجه شده‌اید؟

واقعیت این است که بله. همان‌طور که پیش‌تر گفتم، فقدان یک چارچوب قانونی مشخص و به‌روز باعث شده امروز وضعیت نشر، به‌ویژه در حوزه ترجمه نمایشنامه‌ها و متون نظری تئاتر، دچار آشفتگی باشد. من در طول سال‌ها با پنج ناشر کار کرده‌ام؛ دو ناشر از این جمع کاملاً حرفه‌ای و منصف بوده‌اند و مشکلی با آنها نداشته‌ام. اما سه ناشر دیگر، حقوق مترجم یا نویسنده را رعایت نمی‌کنند. این مسئله مستقیماً نتیجه نبود قانون مؤثر است. اگر ایران عضو نظام جهانی کی‌رایت و معاهدات از جمله WIPO بود، چنین سوءاستفاده‌هایی اساساً ممکن نمی‌شد. در کشورهای عضو، تمام مراحل اجازه‌گیری شفاف است. من کتاب‌هایی دیده‌ام که مؤلف در مقدمه برای هر جمله‌ای که از کسی نقل کرده، نوشته: «از فلان فرد بابت اجازه رسمی استفاده از این بخش سپاسگزارم» وقتی نمایشنامه‌نویسی مثل تم لانوی بر پایه رمان «مفیسستو» اثر کلاوس مان نمایشنامه‌ای می‌نویسد (نمایشی که من هم آن را به فارسی ترجمه کرده‌ام) او در متنش رسماً از خانواده کلاوس مان اجازه گرفته و تشکر کرده. این سطح از رعایت حقوق معنوی، نتیجه ساختار قانونی روشن است؛ ساختاری که ما نداریم. اما در ایران، نمایشهایی می‌بینیم و دیالوگ‌هایی را می‌شنویم که بر اساس ترجمه است اما بی‌ذکر نام، بی‌اجازه، بدون هیچ‌گونه احترام به حقوق مترجم. آن وقت به کجا باید شکایت کرد؟ کدام نهاد مسئول است؟ ما اگر عضو کنوانسیون‌های بین‌المللی نیستیم، آیا قوانین داخلی‌مان هم کار می‌کند؟ تنها قانون رسمی ما، همان قانون مولفان و مصنفان ۱۳۴۸ است؛ قانونی قدیمی که عملاً نه به‌روز شده و نه بستر اجرایی قدرتمندی دارد. مشکل فقط ملی نیست؛ جهانی هم شده. امروز حدود نه تا ده میلیون ایرانی خارج از کشور زندگی می‌کنند که مترجم‌اند و یا نویسنده! آثارشان در دنیا منتشر می‌شود. اگر ما همچنان خارج از سیستم جهانی حقوق مؤلف بمانیم، این نسل و آثارش هیچ تکیه‌گاه حقوقی در ارتباط با ایران نخواهد داشت. از سوی دیگر، ما نیازمند ترجمه هستیم. طبیعی است که برای ایده‌های تازه، باید آثار دیگر کشورها را به فارسی بیاوریم. اما وقتی کتاب‌ها بدون هیچ نظارتی منتشر شود، مشکلات دوچندان می‌شود. در گذشته، نسخه‌های چاپی دست‌کم محدودیت‌های فیزیکی داشتند؛ اما با دیجیتال شدن نشر وضعیت برای مؤلف و مترجم فاجعه‌بار شده است. امروز هر کسی می‌تواند با یک گوشی موبایل نسخه کامل کتابی را که من سال‌ها زحمتش را کشیده‌ام، پخش و دانلود کند؛ بی‌هیچ امکان کنترل، نظارت یا پیگیری حقوقی. حتی اگر نویسنده‌ای درگذشته باشد، حقوق معنوی و مالی اثر باید متعلق به وارثانش باشد. اما قوانین ما در این زمینه عملاً کارآمد نیستند. ناشر، مؤلف، مترجم، همه در خلأ قانونی رها شده‌اند. من نمی‌گویم «فلان نهاد» مقصر است؛ اما قطعاً یک جایی باید مسئولیت بپذیرد. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، طبق تعریف، رکن اصلی این حوزه است. اما قانون‌گذاری و به‌روزرسانی ساختار حقوقی، نیازمند پیوستن به معاهدات جهانی و پذیرفتن الزامات آنهاست. دنیا تغییر کرده؛ تکنولوژی، سرعت تولید محتوا، نشر دیجیتال، شوبه‌های انتشار. اگر قوانین ما ثابت بماند، فاصله‌مان با جهان هر روز بیشتر می‌شود و خسارتش را اهل قلم و هنر می‌پردازند. همین چند سال پیش، معاهده اصلی حقوق نشر توسط کشورهای عضو بازنگری شد تا حقوق آثار دیجیتال را هم پوشش دهد. اما ما همچنان در همان نقطه ۵۰ سال پیش ایستاده‌ایم. سال‌ها پیش شاید این نگاه وجود داشت که «ما چیزی برای از دست دادن نداریم؛ پس عضو

کی‌رایت شدن ضرورتی ندارد». اما امروز دیگر چنین نگاهی ممکن نیست. اگر بخواهیم بخشی از جهان فرهنگی باشیم، اگر بخواهیم نویسندگان و مترجمان ما در دنیا شناخته و حمایت شوند، باید به‌روز شویم، قوانینمان را همگام کنیم و وارد گفت‌وگوی جهانی در حوزه حقوق مؤلف شویم.

به نظر این یک مسئله فرهنگی نیست؛ یک مسئله سیاست‌گذاری کلان است...

بله، تصمیمی است که دولت باید درباره آن بگیرد. اینکه می‌خواهیم وارد معاهدات بین‌المللی شویم یا نه؟ پاسخ تاکنون متأسفانه «نه» بوده است. اما دست کم می‌توانیم در داخل، کمیته‌ها، شوراهای تخصصی و نهادهای فکری داشته باشیم که این تحولات را رصد کنند و برای به‌روزرسانی قوانین داخلی تلاش کنند. جهان تغییر کرده، ما هم باید تغییر کنیم؛ در غیر این صورت لطمه‌های فرهنگی، مالی و هویتی بیشتری خواهیم خورد.

شما به فقدان قوانین روشن در حوزه حقوق مؤلف اشاره کردید. آیا نهادهای صنفی مثل خانه تئاتر نمی‌توانند این خلأ را جبران کنند؟

متأسفانه خیر. من خودم از پایه‌گذاران برخی از این نهادها بوده‌ام و از نزدیک دیده‌ام که هیچ تصور منسجمی از وظایف واقعی‌شان در مقایسه با استانداردهای جهانی ندارند. ما در ایران هر چیزی را «مدل خودمان» درست می‌کنیم؛ بدون اینکه ببینیم مشابه آن در دنیا چگونه عمل می‌کند و چه تجربه‌ای پشت آن است. در حالی که جهان از اوایل قرن نوزدهم فهمید که بدون قانون کی‌رایت، نویسنده‌ای باقی نمی‌ماند. کشورهای مختلف این ساختار را ساختند، توسعه دادند و به‌روزرسانی کردند. نتیجه‌اش روشن است: حقوق مؤلف و مصنف کاملاً تعریف‌شده و قابل پیگیری است.

شما معتقدید ایران باید عضو کنوانسیون‌های بین‌المللی کی‌رایت شود؟

صد درصد. چون اگر از حقوق نویسندگان دفاع نکنیم، نویسنده نخواهیم داشت. این یعنی سرکوب یک قشر. امروز در ایران یک مترجم نمی‌تواند از راه حرفه‌اش زندگی کند. این وضعیت فقط به نویسنده آسیب نمی‌زند؛ به کل چرخه فرهنگی ضربه می‌زند. در گذشته بازیگران تئاتر حقوق بگیر اداره برنامه تئاتر بودند و مثل کارمند، موظف بودند کار کنند. اما امروز با جمعیت گسترده نیروی کار تئاتر، آن مدل دیگر عملی نیست. با این حال اصل ماجرا تغییر نکرده: هر هنرمند باید امکان کسب درآمد پایدار داشته باشد.

شما اشاره کردید که تصور عمومی از «تئاتر» فقط روی بازیگری متمرکز شده است.

بله، و این یک آسیب بزرگ است. «شغل هنری» یعنی همه بخش‌ها: طراح صحنه، طراح نور، دراماتورژ، مترجم، نویسنده، اما تقریباً در همه این بخش‌ها هیچ نظارت و ساختار حمایتی مشخصی وجود ندارد. جالب است که برای ممیزی نظارت وجود دارد، اما برای حقوق هنرمند، هیچ نظارتی نیست.

وزارت فرهنگ در این میان چه نقشی دارد؟

من خودم واقعاً شوکه شدم وقتی دیدم بسیاری از مقررات رسمی اصلاً مصوبه مشخصی ندارند. آنچه هست بیشتر مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی است و در عمل کارآمد نیست. خانه تئاتر هم کتابی دارد درباره قوانین نشر؛ همان کتاب در صفحه اولش می‌نویسد: «ایران به هیچ وجه قادر به پیوستن به نظام کی‌رایت نیست.»

چرا؟

به دلیل مسائل سیاسی، از جمله تحریم‌ها. اما این دو موضوع کاملاً با هم متفاوت‌اند. من دارم از یک قانون عمومی حرف می‌زنم، نه از مناقشات سیاسی.

در مورد نشر دیجیتال چه مشکلاتی وجود دارد؟

فاصله ما با جهان اینجاست که کاملاً خودش را نشان

می‌دهد، در پلتفرم‌های جهانی، نویسنده آمار دقیق دارد؛ تعداد خوانندگان، تعداد کاربران فعال، میزان فروش، تعداد دانلود، گزارش‌های ماهانه، سهم دقیق درآمد... در حالی که من در ۳۰ سال گذشته از پنج ناشری که با آنها کار کرده‌ام حتی یک گزارش فروش دریافت نکردم. نه اطلاع، نه آمار، نه حقوق. کتاب

چاپ می‌شود، پخش می‌شود، تجدید چاپ می‌شود، اما هیچ خبری به نویسنده نمی‌دهند. یکی از ناشران که نمی‌خواهم اسمش را ببرم؛ ۱۴ بار کتاب‌های من را چاپ کرده اما هیچ حق‌الزحمه‌ای پرداخت نکرده است. هر بار که مطالبه کردم، گفتند: «یک کاغذ از تو گرفتیم، پولش را دادیم» وقتی خواستم سند ارائه کنند، گفتند: «مستندات نمی‌دهیم. برو شکایت کن» در یکی از موارد حتی قرارداد اولیه هم وجود نداشت. من نسخه را داده بودم، آنها چاپ کردند، و همان زمان فرزندم درگیر بیماری سخت بود و من فرصت پیگیری نداشتم. بعداً که خواستم قرارداد ببندیم، دیدم برگه‌ای که وسط قرارداد گذاشته بودند، حق من را کامل سلب کرده و نوشته‌اند: «تمام حقوق را دریافت کرده‌ام و هیچ حقی نسبت به کتاب ندارم» آنجا هم وقتی اعتراض کردم، گفتند: «امضا کردی دیگر!» به ارشاد مراجعه کردم هم نتیجه‌ای نداشت در ادامه سه بار به خانه تئاتر رفتم. خانمی که مسئول بخش نویسندگان و مترجمان است - به من گفت: «ول کن، این چیزها را پیگیری نکن!» این یعنی نهاد صنفی هست اما عملاً نمی‌تواند کاری انجام دهد. به همین ترتیب کتاب‌هایم چاپ می‌شود، روی پلتفرم‌ها قرار می‌گیرد، پخش می‌شود، اما هیچ حق نشر، هیچ گزارش، هیچ حقوقی دریافت نمی‌کنم. البته این حرف من به معنای آن نیست که همه ناشران چنین‌اند. ما ناشران بسیار خوب و اخلاق‌مدار داریم، ناشرانی که حرفه‌ای‌اند و حق و حقوق را رعایت می‌کنند. اما واقعیت این است که در کنار آنها، گروهی هم وارد بازار نشر شده‌اند که سابقه یا شناختی از این حوزه ندارند.

این موج ورود ناشران جدید از کجا آغاز شد؟

در دوره وزارت آقای مهاجرانی یک حمایت گسترده از نشر و کتاب‌فروشی شکل گرفت. همان زمان بسیاری از دست‌فروشان کتاب در خیابان انقلاب تبدیل شدند به «ناشر»؛ دلایل هم روشن بود: وزارتخانه درصدی از هر کتاب را برای کتابخانه‌های کشور پیش‌خرید می‌کرد؛ حدود ۸۰ درصد سرمایه اولیه ناشر با همین خریدها تأمین می‌شد. وقتی این سازوکار تغییر کرد و آن ناشران کوچک بزرگ‌تر شدند، طبیعی بود که کیفیت و اخلاق حرفه‌ای در برخی‌شان افت کند. اما باز هم تأکید می‌کنم؛ اینکه «از کجا آمده‌اند» ایراد نیست؛ ایراد این است که کار نشر با دست‌رنج فکری انسان‌ها سروکار دارد و باید حداقلی از اخلاق و قانون در آن رعایت شود. کتاب حاصل ساعت‌ها کار شبانه‌روزی است. وقتی خانواده خوابند، نویسنده یا مترجم ساعت چهار صبح نشسته و می‌نویسد، ترجمه می‌کند، اصلاح می‌کند. علاوه بر زمان، سال‌ها تجربه، تحصیل و زیست فرهنگی در کتاب سرمایه‌گذاری می‌شود. من از ۱۶ سالگی در تئاتر بوده‌ام؛ همه تحصیلات و تجربیاتم را در کتاب می‌گذارم. این سرمایه فکری باید حداقلی از احترام و حق مؤلف داشته باشد. اما گاهی واقعیت خلاف این است. با این حرف‌ها قصد بی‌اعتبار کردن کسی را ندارم. اما اگر روزی دادگاهی تشکیل شود و لازم باشد، مستند صحبت می‌کنم چرا که این تجربه‌های بد باعث شده امروز که آثار جدیدی دارم، نمی‌دانم باید به کدام ناشر اعتماد کنم.

در حوزه فرهنگ، چرا همیشه نوعی بی‌توجهی وجود دارد؟

این یک مسئله قدیمی است؛ از گذشته تا امروز. اما جهان امروز با سرعتی باورنکردنی در حال تغییر است و کتاب هنوز جایگاه دیگری دارد. کتاب فقط «نوشتار» نیست؛ وزن دارد، بو دارد، طراحی دارد، گرافیک دارد. کتاب سلیقه ناشر، هویت بصری و شخصیت خودش را دارد. چند سال پیش کتابی منتشر شد از گفتگوی اومبرتو اکو و ژان کلود کریبر با عنوان «از کتاب‌رهایی نداریم» کتاب قدیمی است اما بحثی دارد که هنوز تازه است؛ کتاب یک شیء فرهنگی است، یک موجودیت. چیزی فراتر از نوشته روی کاغذ.